

بررسی جایگاه اجتماعی و فرهنگی زنِ دیروزِ عرب در ساختارها و لایه‌های صوری زبان عربی

روح الله صیادی نژاد*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

(۲۴۰ - ۲۲۱)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۱۹

چکیده

زبان محصول تعاملات فرهنگی است و فرهنگ‌های مختلف با تولید زبان‌های متفاوت، جهان را به اشکال مختلف درک می‌نمایند. زبان و فرهنگ چنان درهم تنیده‌اند که مطالعه زبان، جدا از اجتماع و در انزوا، کاری است بس عبث و بیهوده. مطالعات مربوط به پیوند میان زبان و فرهنگ با مطالعات «مالینوفسکی» در اوایل قرن بیستم و تاکید او بر بافت موقعیت به شکلی جدی آغاز و سپس توسط «فرث» ادامه یافت. این پژوهش که در زمره پژوهش‌های جامعه‌شناختی زبان قرار دارد در پی آن است که با مطالعه کیفی و به روش تحلیلی، جایگاه اجتماعی و فرهنگی زنِ دیروزِ عرب را با هنر سازه‌های زبانی مشخص نماید. دستاورد پژوهش بیانگر آن است که جامعه مردسالار عرب، برای این که زن را هر چه بیشتر در زیر سلطه خود درآورد؛ زبان را از او سلب نمود. کالبد شکافی واژگان و بررسی استعاره‌ها و کنایه‌ها حاکی از آن است که فرهنگ، زن را به یک موجودی وابسته تبدیل نموده است. جامعه مردسالار عرب با محروم نمودن زن از زبان و قلم توانست قرنهای طولانی به زنده به گور کردنِ فرهنگی و اجتماعی وی اقدام کند.

واژه‌های کلیدی: اجتماع عربی، فرهنگ، زن، جامعه‌شناسی زبان، مردسالاری.

* پست الکترونیکی نویسنده: saijadi57@gmail.com

۱- مقدمه

هر فرهنگی برای داشتن سهمی در تحولات جهان، نیازمند عرضه و ارائه خود با یکی از ابزارهای ارتباطی موجود است که بی گمان زبان از مهمترین این ابزارها دانسته می‌شود. «فردیناند دی سوسور» (*Ferdinand de Saussure*) که از او به عنوان «پدر زبان شناسی نوین» (داد، ۱۳۸۵: ۲۶۳) و «پایه‌گذار مکتب ساختارگرایی» (عباس، ۱۳۸۷: ۴۱) یاد می‌شود؛ زبان را در دو سطح تعریف می‌نماید: یکی سطح مفهومی و انتزاعی زبان که آن را «لانگ» (*Le Langue*) می‌نامد و می‌توان آن را زبان ترجمه کرد؛ و دیگری «پارول» (*parole*) که می‌توان آن را کلام یا گفتار نامید که همان قوه ناطقه در نزد تک تک افراد است (صفوی، ۱۳۸۳: ۲۶/۱). در حقیقت همین وجه بیرونی زبان است که مورد اهتمام زبان شناسان نوین قرار گرفته است.

در اواخر قرن بیستم با ظهور مکتب نقش گرا بر اهمیت عوامل اجتماعی و کاربردی در زبان تاکید ورزیده شد و بررسی تاثیر متغیرهای اجتماعی بر گونه‌های زبان در شاخه جدیدی با عنوان «جامعه شناسی زبان» (*sociolinguistics*) مورد توجه قرار گرفت. «هالییدی» (*Holliday*) تحت تاثیر سوسور «زبان را بر پایه نقش‌های اجتماعی آن مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او صورت یا ساخت زبان از راه کاربردهای نقشی آن برای هدف‌های اجتماعی گوناگون شکل گرفته است» (آفاگل زاده، ۱۳۹۰: ۴۳).

بنابراین زبان به عنوان یک حقیقت و رفتار اجتماعی که همواره با سنت‌های اجتماعی، فرهنگی و سنتی آمیخته است، نباید جدا از اجتماع و در انزوا مورد مطالعه قرار گیرد. این همان چیزی است که مردم شناس و زبان شناس آمریکایی، دل‌هایمز (*Dlhaymz*) آن را ارتباط قوم نگارانه (*Ethnography*) می‌نامد (کاپلند، ۱۹۹۹: ۲).

سؤال‌هایی که در این پژوهش فرادید خویش قرار می‌دهیم به قرار ذیل است:

- ۱- چگونه بازتاب کارکردهای اجتماعی زبان را می‌توان در نظام درونی آن مشاهده کرد؟
- ۲- تا چه اندازه عناصر زبانی می‌توانند، جایگاه اجتماعی و فرهنگی زن را مشخص نمایند؟
- ۳- تا چه اندازه می‌توان از طریق واژگان و روابط نحوی کلمات، پی به ایدئولوژی خاصی برد؟

۱-۱- پیشینه تحقیق

آغازین جرقه‌های این پژوهش همزمان بود با مطالعه کتاب «اللغة و المرأة» اثر «عبدالله غدامی» که در سال ۲۰۰۶ میلادی در بیروت به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب کوشیده است که نحوه به کارگیری ابزار زبان در کتاب «هزار و یک شب» را مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. دومین پژوهشی که زمینه بیشتر برای پرداختن به این موضوع را فراهم آورد، کتاب «اللغة و الجنس» اثر عیسی برهومة است که در سال ۲۰۰۲ میلادی در عمان به چاپ رسیده است. این کتاب به تفاوت‌های آوایی، واژگانی و دستوری زن و مرد اشاره می‌نماید. متأسفانه در اغلب مطالعات زبان شناختی که در ایران صورت گرفته است به نقش اجتماعی زبان، توجه چندانی نشده است و بیشتر زبان به عنوان پدیده‌ای مستقل از جامعه مورد بررسی قرار گرفته است. با همپوشی که میان زبان و فرهنگ وجود دارد، پژوهشی که به درک این رابطه منتهی شود تاکنون انجام نشده است. نویسنده در این پژوهش با تمرکز بر عناصر زبانی و جنبه‌های ایدئولوژیکی آن در طرحی بدیع و نو به تبیین سطح اجتماعی و فرهنگی زن دبیروز عرب پرداخته است.

۱-۲- روش تحقیق

این پژوهش حاصل یک مطالعه کیفی است که در زبان عربی برای اولین بار در داخل کشور به روش تحلیلی با ابزار کتابخانه‌ای انجام شده است. با توجه به این که این تحقیق در زمره تحقیقات جامعه‌شناسی زبان است، سعی شده است وزن کتابهای زبان‌شناسی کمتر از دیگر منابع و مصادر نباشد. از آنجا که محققان عرصه‌های مختلف تعریف‌های گوناگونی را از «فرهنگ» ارائه داده‌اند، ضروری می‌نماید که پیش از پرداختن به اصل موضوع، به تعریف فرهنگ و ارتباط آن با زبان پرداخته شود.

۲- پیوند فرهنگ و زبان

بی شک «فرهنگ» جزء واژگان پربسامد و پرکاربرد هر ملت به شمار می‌آید. این امر موجب شده است که مفهوم آن همواره در هاله‌ای از ابهام و پیچیدگی قرار گیرد.

«کروبر» (*A.L. Kroeber*)، مردم شناس آمریکایی، که از زوایای تاریخی، روانشناسی، جامعه شناسی، ساختاری و... این واژه را رصد نموده است، بیش از ۱۶۰ تعریف از این کلمه به دست داده است (عماد، ۲۰۰۶: ۲۸) که این به خوبی گویای آن است که فرهنگ در هر زبانی، اصطلاحی چند لایه و چند معناست.

تحقیق نشان می دهد که قدیمی ترین تعریف فرهنگ را، «ادوارد تایلر». (*Tylor*)، مردم شناس انگلیسی، ارائه داده است. او بر این باور است که فرهنگ «مجموعه پیچیده ای از علوم، دانش ها، هنرها، افکار و اعتقادات، قوانین و مقررات، آداب و رسوم، سنت ها و به طور خلاصه همه آموخته ها و عادت هایی است که یک انسان به عنوان عضو جامعه اخذ می نماید» (کریم زکی، ۲۰۱۰: ۶۱). تقریباً دیگر مردم شناسان آمریکایی و انگلیسی نظیر «مالینوفسکی» (*Malinowski*)، «سایپر» (*Sapir*)، «بواس» (*Boas*) و... تعریفی نزدیک به تعریف «تایلر» به دست داده اند. (نک: عبدالدایم، ۲۰۱۱: ۱۱-۸)

«سلامه موسی»، ادیب و مصلح مصری، فرهنگ را از تمدن (*Civilization*) جدا می داند. فرهنگ از دید وی مرتبط با امور فکری است و تمدن مرتبط با امور مادی (موسی، ۱۹۲۷: ۵۲) با چشم پوشی از مباحث زیادی که در این حوزه وجود دارد و با انتخاب دیدگاه حداکثری، می توان فرهنگ را به «کلّیت هم تافته باورها، ارزش ها، آرمان ها، دانش ها، هنرها، فنون، آداب و فعالیت های اجتماعی به عنوان بخش ذهنی فرهنگ؛ و تمدن را به عنوان بخش عینی آن» (رضوی، ۱۳۹۲: ۱۶) تعریف کرد.

بنا بر آنچه گفته شد به این دریافت می رسیم که مهم ترین ویژگی فرهنگ، جنبه اجتماعی آن است. «سوسور» نیز با توجه به این موضوع، «زبان» را یکی از حقایق اجتماعی (*Social Facts*) بر می شمرد (کریم زکی، ۲۰۱۰: ۵۸) پس با نظر داشت به این مسأله، می توان ادعان داشت که شأن «فرهنگ» در این زمینه همانند شأن «زبان» است؛ چرا که بیانگر مجموعه ای از قواعد و معیارهای مادی و معنوی است که به صورت تجربیدی و انتزاعی در ذهن افراد جامعه وجود دارد و «جامعه» نیز تجسم مادی این قواعد و معیارها به وسیله افرادی است که خود سازنده و ایجاد کننده فرهنگند. پس «این دو، به گونه ای درهم تنیده اند که نمی توان آنها را از یکدیگر جدا کرد»

(Brown, 1994: 165) و تلاش برای جدا کردن این دو از یکدیگر خلاف طبیعت آن دو است. در تایید این گفته، به سخن «لانگاکر» استناد داده می‌شود که می‌گوید: «رابطه زبان و فرهنگ از نوع هم پوشی (overlap) است و نه شمول (inclusion) (رستم بیک تفرشی و رضانی واسو کلائی، ۱۳۹۱: ۱۹).

مطالعات مربوط به پیوند میان زبان و فرهنگ با مطالعات «مالینوفسکی» در اوایل قرن بیستم و تاکید او بر بافت موقعیت (Context of Situation) به شکلی جدی آغاز و سپس توسط «فرث» (Firth) ادامه یافت. شاید برجسته‌ترین مطالعات مربوط به ارتباط میان فرهنگ و زبان نظریه معروف «سایپر» و «ورف» است که بیانگر جبر زبانی (Linguistics Determinism) و نسبییت زبانی (Linguistic Relativism) است (کرول، ۱۳۹۱: ۶۰۶) این دو زبان شناس در صددند که نشان دهند زبان محصول تعاملات فرهنگی است و فرهنگ‌های مختلف با تولید زبان‌های متفاوت، جهان را به اشکال مختلف درک می‌نمایند (ر.ک: شمس‌الدین، د.ت: ۲۰۴/۱). بنابراین هر کس مطابق ساخت زبان خود می‌اندیشد و خارج از آن مقوله نمی‌تواند بینشی داشته باشد (همان).

«جنسیت» یکی از این مقوله‌های زبانی است که از طریق آن می‌توان به درک و نحوه بینش گویشوران زبان هدف دست یافت.

۳- تأنیث، مفهومی اجتماعی - فرهنگی

با نگاهی به اسطوره‌های شرقی و غربی در خواهیم یافت که عنصر زنانه و الهه زن همانند مرد، قوی و قدرتمند است و نیروهای خارق‌العاده همانگونه که به مرد نسبت داده می‌شد به زن هم نسبت می‌دادند (مرعی، ۲۰۰۸: ۶۵). سیطره الهه مادری در تاریخ اولیه بشر سبب گردید که آن دوران را عصر مادری نامگذاری نمایند (همان، ۲۰۰۸: ۶۵). در آن دوران «زن» از جایگاه والایی برخوردار بود؛ از این روی هر شیء ارزشمندی را به زن نسبت می‌دادند؛ مثلاً «خورشید» را «الهه مادری» اطلاق می‌نمودند. یقیناً علت تأنیث خورشید در دستور زبان عربی، از این روست (جواد علی، ۱۹۷۶: ۵۷/۱). باور به قدرت بارورسازی بت‌ها سبب شد که عرب‌ها نام بت‌های خویش را مثل «لات»،

«عزی» و «منات» را مؤنث نمایند. آنان برای نشان دادن اهمیت قبایل نام قبایل را مؤنث گردانند.

همان طور که می‌دانید نظام انتساب به پدر، امری شایع و رایج در بسیاری از جوامع بشری است؛ اما برخی از قبایل نخستین عرب به سبب جایگاه والایی که زن در فرهنگ و باورهای آنان داشت؛ نَسَب خودشان را به مادر می‌رسانند نه پدر؛ مثلاً «مناذره» خودشان را به «ماء السماء»، ملکه عراق، منتسب می‌ساختند (البستانی، د.ت: ۷۷).

با پرداختن مرد به صید و شکار، زمان سروری زن به سرآمد؛ چرا که دشواری عمل صید و نیاز به قدرت بدنی بالا سبب فخر فروشی و خرده‌گیری بر زن شد. از این زمان به بعد، زن به جنس دوم تبدیل می‌شود. برخی بر این باورند که درهم شکستن قدرت زن و خیزش مردسالاری (*patriarcat*) همزمان با عصر برنزی یا آهن است (فیاض، ۱۹۹۲: ۴۸). این شرایط فرهنگی حاکم بر آن روزگار است که به زن نقش‌های منفی و انفعالی می‌بخشید و نه شرایط فیزیکی و روانی او. برای تبیین هر چه بیشتر موضوع، زبان بهترین ابزاری است که می‌تواند نقش‌های تحمیلی به زن را از جانب فرهنگ برای ما بازگو نماید. با نگاهی عمیق به خزانه زبانی عرب در خواهیم یافت که برای راه رفتن (مشی) زن واژه‌های متعددی وضع شده است. عرب برای راه رفتن زیبارویان، آنگاه که شیوه راه رفتنشان از شکلی طبیعی خارج گردد، واژه‌هایی نظیر «تثنی»، «تتاود» و «ترفل» وضع نموده است. این واژه‌ها به راه رفتنی اطلاق می‌شود که در آن بدن کج شود و حالتی رقص گونه به خود می‌گیرد و یا این که زن دامن کشان و خرامان راه برود و دست خویش را تکان دهد (ر.ک: ابن منظور، د.ت: ذیل ماده ثنی، اود، رفل). به نظر می‌رسد که زن با این شیوه راه رفتن، قصد عشوهرگری و ربودن دلها را دارد. فرهنگ با اختصاص دادن این مفردات به جنس مؤنث، نقش‌های ساختگی را برای وی تعریف می‌نماید.

در فرهنگی که تنها خلایق زن، زایایی و باروری است؛ با پا به سن گذاشتن او و ناتوانی رحم وی، صفت زایای دیگر از او زایل می‌گردد. در اینجاست که حس بی‌هویتی و بی‌صفتی و عدم کار آیی به زن دست می‌دهد. در چنین وضعیتی دیگر

حضور زن، حضوری هویت‌دار و سازنده به شمار نمی‌رود و در پندار و انگارهٔ چنین مردمی، زن موجودی بی‌خاصیت و منفی شناخته می‌شود. در اینجا است که فرهنگ دست به تقسیم ناعادلانه‌ای می‌زند. او از یک طرف، «عقل» و «زبان» را به مرد می‌بخشد و از طرفی دیگر از زن یک موجود اندامی و بی‌زبان می‌سازد. برای این که زن را هر چه بیشتر در چمبرهٔ خود درآورد، زبان را از وی سلب می‌نماید.

۴- زن و سلاح زبان

فرهنگ جامعهٔ مردسالار، زن را «فدایی» و مرد را «خودپسند» بار آورد. زن، بلند پروازی‌های فکری و آینده‌خویش را قربانی بلند پروازیهای مرد نمود (السعداوی، ۱۹۹۰: ۱۸۴). این امر موجب گردید تا مرد عرصه‌های علمی، هنری، ادبی و ... را از امتیازهای خویش به حساب آورد و زن را در پستوی خانه حبس نماید تا به شست و شوی و طبخ غذا مشغول گردد. مرد تا توانست انواع ابزارهای مادی و فرهنگی برای سرکوبی زن به کار گرفت. او آزادی کلام را از زن سلب نمود و به تزریق این فکر در جامعه دست زد که «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا كَانَ لَفْظُهُ فَحْلًا وَ مَعْنَاهُ بَكَرًا» (غذامی، ۲۰۰۶: ۷) «بهترین کلام آن است که لفظش مردانه و معنایش زنانه باشد». «ابن منظور» در ذیل واژه «فحل»، معانی زیر را آورده است:

فحل یعنی مذکر، قوی، شریف، امر بزرگ و غیر عادی (۱۹۷۹: ذیل ماده فحل). عرف فرهنگ جامعهٔ عرب، صفت «فحل» را فقط درخور مرد می‌دانست. بنابراین، «زبان» را در احتکار و انحصار مرد درآورد و وی را رقیب بلا منازع این میدان گرداند. برای تایید این مدعای خود، تامل و درنگ در امثال بسیار کارساز است؛ چرا که مثلها برخاسته از قالب‌ها و تصورات اجتماعیند و جهت‌گیری و تشخیص موقعیت‌های اجتماعی را فراهم می‌آورند. شهره‌های حوزه‌های خطابه و سخنوری در فرهنگ عرب، همگی مردند؛ مثلاً می‌گویند: «أَخْطَبُ مِنْ سَحْبَانَ وَائِل» (میدانی، د.ت: ۳۱۹) و یا می‌گویند: «أَخْطَبُ مِنْ قُس» (عسکری، ۱۹۹۸: ۴۴۲/۱). در چنین فرهنگی، اگر زن می‌خواست دارای صفات مردانه گردد، برچسب حماقت و سفاهت بر او زده می‌شد و این کلمه (فحل) برای او

یک امتیاز منفی به حساب می‌آمد و «زن سلیطه زبان دراز» به او اطلاق می‌گردید (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده فحل). بی‌مناسبت نیست در اینجا به ذکر این داستان و روایت تاریخی پرداخته شود:

«فردی از یک قبیله توسط قبیله دیگری کشته شده بود. قومی جمع شده بودند و می‌خواستند میان دو قبیله صلح برقرار نمایند. قبیله مقتول راضی به گرفتن دیه شده بودند و کار داشت به اتمام می‌رسید. ناگهان زنی به نام «جهیزه» وارد شد و گفت: اولیای مقتول، قاتل را کشتند. جمع با شنیدن این سخن سکوت اختیار کردند و از آن زمان به بعد این مثل بر سر زبانها افتاد: **قَطَعَتْ جَهِيْزَةُ قَوْلَ كُلِّ خَطِيْبٍ** (میدانی، د.ت: ۱۱۱/۲) «جهیزه سخن هر سخنوری را قطع کرد». قهرمان این مثل و روایت تاریخی یک زن است که با استفاده از زبان، مردان (خطیبان قبیله) را به سکوت واداشت و این جرمی بود که در فرهنگ آن روز عرب قابل بخشش نبود. میدانی «این عمل جهیزه را دلیلی بر حماقت او می‌داند و می‌گوید: **أَحْمَقُ مِنْ جَهِيْزَةَ**» (همان، د.ت: ۲۸۲/۱).

فرهنگ جامعه تا توانست آزادی کلام زن را محدود نمود؛ چرا که «آزادی کلام به آزادی اندیشه منجر می‌شد و آزادی اندیشه، آزادی عمل در پی داشت و این خطری بزرگ برای جامعه مرد سالار عرب به حساب می‌آمد» (السعداوی، ۱۹۹۰: ۲۵۴). قدر مسلم این است که مردان آن روز جامعه عرب، زن زیباروی کوتاه زبان را بیشتر می‌پسندیدند تا آنجا که مثل شد، «**إِسْتَحْسَنُوا اللَّغْفَةَ فِي الْحَسَنَاءِ**» (غذامی، ۱۹۹۸: ۹۰). «زن سنگین زبان را پسندیدید».

در چنین فرهنگی، صدای زن شنیده نمی‌شود و به او توجهی نمی‌شود؛ حتی زنانی که به درایت و حکمت شناخته شده‌اند؛ صدایشان در چنین فرهنگ گم است. زنی به نام «**زرقاء الیمامة**»، از قبیله جدیس، - که به حکمت و تیز بینی مثل است (میدانی، د.ت: ۲۸۷/۱-۱۵۸) - هنگامی که دید، دشمن در زیر درختان خود را نهان کرده است و به سمت قبیله او در حرکت است؛ خبر هجوم دشمن را به قبیله‌اش می‌رساند. جماعت، سخن او را باور نکردند و او را متهم به یاهه‌گویی نمودند. او سوگند خورد که دشمن، بارو بنه بسته و اسبان را نعل زده و به سوی شما در حرکتند. باز هم سخنش را باور

نکردند و خود را آماده جنگ ننمودند تا اینکه دشمن هنگام صبح بر آنان حمله آورد و «زرقاء» را گرفتند و دو چشمانش را سوراخ کردند (همان، د.ت: ۱۵۹/۱) یقیناً، در چنین فرهنگی اگر صاحب خبر و دیده‌ور، مرد می‌بود، افراد قبیله سخن او را تایید می‌کردند. در چنین فرهنگی، زن موجودی بی زبان و بی سر است که فاقد عقل است؛ اگر لب به سخن گشاید، سخنانش لغو و بیهوده است. «فرزدق»، شاعر دوره اموی، در نقد زنی که زبان به گفتن شعر باز کرده بود، چنین می‌گوید:

«إذا صاحت الدجاجة صياح الديك فلتذبح» (میدانی، د. ت: ۹۷/۱). «اگر مرغ همانند خروس بانگ برآورد باید ذبح شود». جامعه مرد سالار عرب با ساخت و پرداخت چنین امثالی قصد داشت، هر چه بیشتر بر این کوس نابرابری بکوبد. رواج چنین امثالی سبب می‌شود تا مرد رفتار مستبدانه خود را شرعی و قانونی جلوه دهد. «میشل فوکو» (Michel Foucault)، از هنرهای مردمی؛ مانند مثل‌ها، افسانه‌ها و ... به عنوان روش‌هایی یاد می‌کند که هر جامعه‌ای از این طریق نابرابری‌های موجود در جامعه را مشروعیت می‌بخشد (موحد و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

در چنین فرهنگ و جامعه‌ای، مرد سلطان زبان و ارباب جدل به شمار می‌رفت و صدای برتر از آن او بود. قدر مسلم از این روست که «بدیع الزمان همدانی» در مقامات خویش راوی تمامی داستانهایش را مردی بنام «عیسی بن هشام» و قهرمان آن را مردی به نام «ابوالفتح اسکندری» قرار می‌دهد (عبدالعال، ۱۹۹۶: ۲۴۱). در چنین زیاده‌روی (cultuling) اگر صدایی از زن شنیده می‌شود؛ جنبه فردی دارد تا اجتماعی. زن اگر گهگاهی از ابزار زبان استفاده می‌نماید، صرفاً برای ابراز وجود و دفاع از حق و حقوق خویش است (مسعودی، ۲۰۱۲: ۱۳).

زنی که مدت زمان طولانی تنها لغت ایماء و اشاره در اختیار داشت؛ به دنبال آن بود که با بکارگیری حروف ابجد، تفکرات و خیال خویش را بازگو نماید؛ اما چگونه؟ زمانی که مرد، قلم به دست گرفت، حوزه‌هایی از زبان را به زن واگذار نمود. زن چون برای گریه و شیون مناسب بود، رثا به او واگذاشته شد و ورود به عرصه‌های دیگر برای او قدغن شد. بنابراین مرد، فخر، هجاء و غزل را منحصر به خود گرداند (معبدی، د.ت:

۱۱؛ چرا که «مرد در جنگ‌ها، چنگال و دندان قبیله بود و زبان سیاسی قبیله به شمار می‌رفت» (رافعی، ۱۹۷۴: ۶۶/۳). چنین تقسیمی از جانب مرد ما را به یاد این نظریه «میشل فوکو» می‌اندازد که می‌گوید: «همه نواحی گفتار به نحو یکسانی گشوده و نفوذ پذیر نیستند و ورود به بعضی نواحی اکیداً ممنوع است» (۱۳۸۰: ۳۵). از این روست که قدیمی‌ترین سروده‌هایی که از زنان برجای مانده است در حوزه رثاست؛ مثلاً «جلیله» دختر «مرّة» در رثای شوهرش، «کلیب»، سوگ سرایی می‌کند (ابوناجی، ۱۴۰۲: ۷۹) و «خنساء» در رثای برادرانش (همان، ۱۴۰۲: ۵۳).

«سیطره مردان بر تمامی گفتمان‌ها، زنان را در دام «حقیقت مردانه» انداخت. زن برای طی این مسیر دشوار، ابتدا از زبان مرد سخن گفت تا آنچه را که از گفتن آن عاجز بود؛ به سهولت بیان نماید» (سلدن، ۲۰۱۱: ۵۳). این سخن شاعره اندلسی، «نزهون بنت القلاعی»، شاهد خوبی برای تایید این قول است:

إِنْ كُنْتُ فِي الْخَلْقِ أَنْثَى فَإِنَّ شِعْرِي مُذَكَّرٌ

(المقری، ۱۳۸۸: ۱۹۳-۱۹۲)

«اگر چه من «مؤنث» آفریده شده‌ام؛ ولی شعر من «مذکر» است»

بنابراین، زن در پی یافتن هویت خویش و برای دست آوردن جایگاه اجتماعی با کمک گرفتن از مرد، قدم در عرصه زبان گذاشت؛ چرا که دغدغه رضایت سید و ارباب (مرد) داشتن، به او نوعی آرامش می‌بخشید و مانع از انتقاد و خرده گیری بر وی می‌شد (داودی، دت: ۱۶۴). از این روست که «احلام مستغانمی»، رمان نویس الجزائری، همانند دیگر نویسندگان زن؛ نظیر «کولیت خوری»، «لیلی بعلبکی» و «سحر خلیفه»، داستان «ذاکرة الجسد» را از زبان قهرمانی به نام «أم خالد» روایت می‌کند (أبونضال، ۲۰۰۴: ۱۰۸). مرد قرن‌ها در تلاش بود تا با بازداشتن زن از کتابت، او را زنده به گور فرهنگی و اجتماعی نماید. «ابوالعلاء معری» در این باره چه خوش می‌گوید

عَلِّمُوهُنَّ الْغَزَلَ وَ التَّسْحِجَ وَ الرَّدَّ نَ وَ خَلَّوْا كِتَابَةً وَ قِرَاءَةً

(المعری، دت: ۷۰/۱)

«به زنان خود نخ ریسی و بافندگی بیاموزید نه نوشتن و خواندن»

«سعاد الصباح»، شاعره کویتی، در این باره نیز چنین می‌گوید:
«يقولون: إنَّ الكتابةَ إثمٌ عظیمٌ / فلا تکتبی... / و إنَّ مدادَ القصاصدِ سُمٌّ / فإِياکَ أن تشرِبی / و إنَّ
الكتابةَ بحرٌ عمیقُ المِياه / فلا تغرقی...» (الصباح، ۱۹۸۶: ۱۳). «می‌گویند: نگارش برای زن
گناهی بزرگ است... ننویس... سروده‌ها سم است؛ مبادا آن را بنوشی... برآستی که نگارش
دریایی ژرف است؛ پس در آن غرق مشو...».

برای آنکه بحث خود را دقیق‌تر دنبال نماییم؛ به عناصر زبان در همه سطوح آن از
واژگان گرفته تا ساخت‌های نحوی و عناصر بلاغی توجه می‌نماییم؛ چرا که واژگان،
شناسنامه‌ای ایدئولوژیک دارند. در این راستا «میخائیل باختین» (*Mikhail Bakhtin*)
می‌گوید: «سرنوشت و عاقبتِ واژگان همان سرنوشت و عاقبت جامعه است. این
واژگان است که کشاکش و جدال میان افراد جامعه را بیان می‌نماید، مدام در حال تغییر
است و با امانتِ کامل، تغییرات و تحولات جامعه را منعکس می‌نماید» (۱۹۸۹: ۲۱۳).

۴-۱- ایدئولوژی (*Ideology*) در لایه واژگانی

واژه‌ها در زبان خنثی نیستند؛ بلکه از لحاظ تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک، مفاهیم و
دلالت‌های ضمنی متعددی دارند. برای تعیین دقیق معنای هر واژه، پژوهشگر باید به
حفر باستان‌شناسی لغت اقدام نماید. در این راستا، مراجعه به قاموس‌های مادر در زبان
عربی؛ مثل «لسان العرب» لازم و ضروری می‌نماید.

«ابن منظور» در ذیل ماده «رجل»، معانی زیر را آورده است: قوی، کمال، ترسناک و
مخوف، سخت و دشوار، قاطع و برنده (۱۹۷۹: ذیل ماده رجل) تأمل در معنای «رجل» ما را
به این نکته می‌رساند که دلالت بر قوت و کمال دارد. وی در ذیل ماده «أنث» معانی زیر
را آورده است: نرم، کند و غیر برنده (همان، ۱۹۷۹: ذیل ماده أنث) از معانی فوق در می‌یابیم
که مرد در فرهنگ عرب، موجودی قوی و پر قدرت است. این تفوق و برتریِ مرد در
گفتمان‌ها، زن را در دام «حقیقت مرد» انداخت و این توهم برتریِ مرد، سبب شد که
ساز و کار جامعه، مطابق با خواسته‌های مرد بنا نهاده شود. این همان چیزی است که
«میشل فوکو» می‌گوید: «حقیقت مورد تأیید کسی است که بسامدِ خطاب او بیشتر
است» (برهومة، ۲۰۰۲: ۳۷). در این میان زن نیز چاره‌ای جز «سمعاً و طاعة» نداشت. زن

در چنین جامعه‌ای موجودی سرسپرده بود که استقلالی از خود نداشت. او پیش از آنکه ازدواج کند تابع پدر بود و با «فلانة بنت فلان» مورد خطاب قرار می‌گرفت و بعد از ازدواج با عنوان «زوجة فلان» یا «أم فلان» صدا زده می‌شد؛ گویا جامعه در صدد محور شخصیت زن بوده است.

زنِ دیروزِ عرب ظهور و بروزش به وسیله ضمیر غایب (هی) بود و یا با «رمز». تصریح به اسم همسر و محبوب، امری نکوهیده بود. در فرهنگ عرب یکی از رمزهای زن، «سرحه» است. سرحه در اصل یک رستنی و نبات بیابانی است که انسان در اوج گرما بدان پناه می‌برد (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده سرح). «شریف رضی» در بیت ذیل از محبوب خود با رمز «سرحه» یاد می‌کند:

سرحة أعجلها الیین و ما لیس الظلُّ و لا ذیقَ الجنی

(۴۸۸/۲: ۱۴۰۶)

«محبوبی که جدایی بر او سبقت گرفت در حالی که لباسی نپوشید و عسلی نچشید». اما امروزه، آشکارا نام زن در ملاً عام صدا زده می‌شود؛ مثل «نازک الملائکه» و یا ظهورش با ضمیر متکلم است. این سبک خطابی نشان از برهم زدن موازنه قدرت و در هم شکستن قالب‌های پوسیده قدیمی دارد. به این سخن «سعاد الصباح» بنگرید:

«يقولون: إن الكلام امتیاز الرجال...» (۱۹۸۶: ۱۲) «می‌گویند: سخن امتیاز مردان است...» و در جایی دیگر چنین می‌گوید:

«وأعرفهم أنهم زائلون/ وأني أنا الباقية» (همان، ۱۹۸۶: ۱۷). «من می‌دانم که آنان زوال‌پذیرند و من باقی‌ماندنی».

سعاد الصباح در پاره‌گفت فوق سه بار ضمیر متکلم آورده است و بعد از آن نیز اسم فاعل «الباقیة» بکار گرفته است تا ضمن نفی کیان مرد، بیان نماید که «من برتر» (*super ego*) او کمتر از «من برتر» مرد نیست.

زن بعد از آنکه امتیاز زبان را به دست آورد به شدت احساس ناامنی زبانی می‌کرد؛ از این جهت در گفتار و نوشتار خود، زبان فصیح عربی که همان زبان معیار بود و با «بخش متمدن جامعه انطباق داشت» (کالوه، ۱۹۹۶: ۸۲) به کار می‌گرفت. با نگاهی به

میراث ادبی عرب صدق گفته فوق بر ما هویدا می‌شود؛ چرا که زنان شاعر عرب از سرایش در قالب‌هایی مثل «زجل» و «موشحات» که در آنها واژگان عامیانه و مبتذل به کار گرفته می‌شود، اجتناب می‌ورزیدند.

۲-۴- ایدئولوژی در ساختارهای دستوری زبان

در حقیقت، ایدئولوژی، خود را بر روابط نحوی کلمات تحمیل می‌نماید و نوع خاصی از گرامر را برمی‌گزیند. به عبارتی دیگر «نشانه‌های فرهنگی در ساختارهای نحوی و ساخت واژگی زبان ظهور می‌یابد (Enfield, 2002: 232). «جنسیت» یکی از بارزترین مؤلفه‌های زبانی است که با بررسی ساختار آن می‌توان به نوع جهان بینی و فلسفه خاص عرب زبانان پی برد. در دستور زبان عربی برای «جنس» جایگاهی بالاتر از جایگاه «اعراب» قائل هستند تا آنجا که شناخت «تانیث» و «تذکیر» در اسم‌ها، فعل‌ها، صفت‌ها، قیاس و ... را آغاز فصاحت و تمام دستور زبان به شمار آورده‌اند (فندریس: د.ت: ۱۲۷-۱۲۶).

دستورنویسان عرب تذکیر را «اصل» و تانیث را «فرع» (سیبویه، د.ت: ۲۴۱/۳) می‌دانند. آنان در صورتی که «مذکر» با «مؤنث» در یک جا گرد آیند، حکم به تغلیب «مذکر» بر «مؤنث» می‌دهند و می‌گویند: «الرَّجُلُ وَ الْمَرْأَةُ جَلَسَا وَ قَامَا» (ابن الأبیاری، ۱۹۷۸: ۱۸۲). در حقیقت تغلیب مذکر بر مؤنث یک صورت ایدئولوژیکی مسلط است و این صورت ایدئولوژیکی در فرهنگ عرب آن چنان طبیعی به نظر می‌رسد که به صورت یک معنای متعارف جای خود را باز کرده است. پرداختن به تمامی جوانب این موضوع از حوصله این مقال خارج است و باید در مجالی دیگر به آن پرداخته شود که خود موضوعی در خور تحقیق است. ما در اینجا در حد مجال و به تناسب موضوع به دو مساله در این زمینه می‌پردازیم:

نخست؛ اگر به سروده‌های زنان دپروژ عرب نگاهی بیفکنیم، در خواهیم یافت که استفاده آنان از اسم بیش از فعل است. این بیانگر سکون و عدم پویایی آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی است؛ مثلاً در سروده «یحیی الصحاب»، «خنساء» ۱۲ بار از جمله فعلیه استفاده می‌نماید و ۲۴ بار از جمله اسمیه (ن.ک: د.ت: ۱۳۹)؛ اما زنان امروزی

عرب، بسامد استفاده آنان از فعل، بیش از اسم است که این از فاعلیت زنان در عرصه‌های مختلف جامعه پرده برمی‌دارد؛ مثلاً «نازک الملائکه» در قصیده «یوتوبیا فی الجبال» ۵۲ بار جمله فعلیه و ۱۰ بار جمله اسمیه به کار می‌گیرد. (ر.ک: ۱۹۹۷، ۲، ۱۵۵) دوم؛ طبق دستور زبان عربی، صفت در چهار چیز از ده چیز تابع موصوف است: ۱- اعراب ۲- عدد ۳- جنس ۴- تعریف و تنکیر؛ ولی برخی از کلمات در جنس تابع موصوف نیست؛ مثلاً می‌گویند: «امراة امیر» نه «امیره» (ابن الأبناری، ۱۹۷۸: ۱۴۲). علت این امر را باید در لایه‌های فرهنگی جامعه دنبال نمود؛ زیرا عرب، شغل‌ها و پست‌هایی نظیر امارت، وصایت، شهادت، وکالت را غالباً مختص مردان می‌داند و از این روی می‌گوید: «امراة امیر، وکیل، وصی، شاهد و...» (همان).

و یا می‌گویند: «امراة طالق» (الأبناری، ۱۹۸۶: ۱۷۳/۱) صفت (طالق) به صورت مذکر آمده است، نه مؤنث. این ترکیب صوری کلامی نشان دهنده مرد سالار بودن جامعه است؛ چرا که این مرد است که طلاق دهنده است.

کالبد شکافی واژه «طلق» به ما نشان می‌دهد که این واژه در اصل برای «شتری که بدون پوزه‌بند در صحرا برای چریدن رها می‌شود» (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده طلق) وضع شده است. عرب، الفاظ دیگری برای «طلاق» وضع نموده است؛ مثل «تسریح». عرب در اصل، واژه «سرح» را برای رها کردن چارپا برای چریدن وضع نموده است، چنانکه می‌گوید: «سرحت الماشیة» یعنی چهارپا بدون افسار برای چریدن رها شد (همان، ۱۹۷۹: ذیل ماده سرح) مرد عرب برای طلاق زن خود از تعبیر کنایی دیگری استفاده می‌نماید؛ نظیر «حبلک علی غاریک» (همان، ۱۹۷۹: ذیل ماده غرب)؛ «عنان اختیارش را در کف او نهاد» اصل این تعبیر برای شتری استفاده می‌شود که زمام و افسار را مابین دو کتفش می‌اندازند تا آزادانه بچرد. این تعبیر و اصطلاحات، گویای آن است که نگاه دیروزین عرب به زن، نگاهی همراه با تحقیر است.

«ابن اُنباری» می‌گوید: «امراة عاشق» (د.ت: ۷۵۸/۲). او نمی‌گوید: «امراة عاشقة»؛ چرا که فرهنگ عرب عشق‌ورزی از جانب زن را عار و ننگ می‌دانست؛ اگر چه در لابلای کتاب‌های تاریخ ادبیات با اسامی زنان در جایگاه معشوقه مواجه می‌شویم؛ مثل «لیلی»،

«بُثِينَه»، «عَزَه» «عَبَلَه» و ... اما فرهنگ سلطه، آنان را وادار به خموشی و سکوت نموده است و صدایی از آنان شنیده نمی‌شود. «سعاد الصباح» به خوبی این فضای فکری و فرهنگی حاکم بر جامعه را ترسیم نموده است:

«و تَذِيحُ الْمَرْأَةُ إِنْ تَكَلَّمَتْ... أَوْ فَكَّرَتْ... أَوْ كَتَبَتْ أَوْ عَشَقَتْ... غَسَلًا لِعَارِ الْعَائِلَةِ...» (۱۹۹۷: ۸۳) «اگر زن لب به سخن گشاید... یا اندیشه‌ای ورزد... یا دست به قلم برد... یا عشقی ورزد، برای شستن این ننگ از خانواده باید ذبح شود».

مردان نه تنها حق واژه‌پردازی را از آن خود می‌دانستند؛ بلکه دستور نویسی زبان نیز تحت سیطره خود درآوردند. در کتاب «إنباه الرواة على أنباه النحاة» که حاوی شرح حال ۹۷۶ دستور نویس عرب است، تنها یک زن بغدادی که به «ابنة الكينزي» معروف است، در حوزه دستور زبان کوشش داشته است و بقیه نحویان مرد بوده‌اند (قفطی، ۲۰۰۴: ۴، ۱۴۷).

۴-۳- ایدئولوژی و صورت‌های بلاغی

هر الگوی ایدئولوژیک، آرایه‌های بیانی و گونه‌های ادبی خاصی را به خدمت می‌گیرد که متناسب با محتوا و اهداف آن است. کنایه‌ها و استعاره‌ها رابطه نزدیک‌تری با مدل‌های ایدئولوژیک و اعتقادات اجتماعی دارند.

اگر به قاموس‌ها و متون عرب نگاهی بیاندازیم در خواهیم یافت که کنایه‌های زیادی در ارتباط با زن دیده می‌شود. برخی از آنها ناشی از نگاه جنسی است که مرد عرب نسبت به زن دارد؛ مثلاً «الفراش» یعنی بستر خواب؛ چرا که مرد، گستراننده بستر است (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده فرش)؛ از این روی گویند: «فلانٌ کریمُ السفارش» (زمخشری، ۱۹۷۹: ذیل ماده فرش) «فلانی پاک نژاد است»؛ و یا ناشی از نگاه تحقیر آمیزی است که به زن دارد؛ مثلاً عرب، «القلوص» (شتری که تازه می‌توان از آن سواری گرفت) را کنایه از زن آورده است (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده قلص). در نامه‌ای که «أبو المنهال» به «عمر بن خطاب» نوشته است و از والی مدینه شکایت نموده است از تصریح به نام زوجات عدول نموده و به کنایه لفظ «قلوص» برای آنان آورده است:

قَلَانُصُنَا هَدَاكَ اللَّهُ إِنَّا شَغَلْنَا عَنْكُمْ زَمَانَ الْحِصَارِ

(ابن الأثیر، ۱۹۶۵: ۱۰۰/۴)

«خدواند تو را هدایت کند ما از همسرانمان در زمان محاصره رویگردانیم».

و یا «نعجه» به معنای میش (ابن منظور، ۱۹۷۹: ذیل ماده نعج) برخی از مفسران در تفسیر آیه ۲۳ سوره «ص» که می‌فرماید: (إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ)؛ لفظ «نعجة» را به «زوجه» تفسیر نموده‌اند (محلّی و سیوطی، ۱۹۹۵: ۴۵۴)؛ اما امروزه کلماتی که برای زن به استعاره یا کنایه آورده می‌شود نشان از دو وضعیت متقابل دارد و بیانگر تغییر جایگاه اجتماعی و جابجایی نقش زنان در موازنه قدرت دارد؛ مثلاً «سعاد الصباح» در سروده‌ای چنین می‌گوید.

«إِنِّي فَاطِمَةٌ / أُصْرَخُ كَالذَّئْبَةِ فِي اللَّيْلِ» (۱۹۸۶: ۳۰) «من فاطمه هستم همچون گرگ در شب فریاد می‌زنم».

در این پاره گفته دو نکته قابل ذکر است. اول اینکه شاعر تصریح به اسم فاطمه نموده است تا اعلام موجودیت و استقلال نماید؛ حال آنکه در گذشته، تصریح به نام زن جزء کلمات ممنوعه و قدغن شده بود. نکته دوم آنکه خود را به «ذئب» تشبیه نموده است؛ چرا که گرگ در فرهنگ عرب دارای صفات زیادی است که از جمله آن صفات «جرات» و «جسارت» است (نک: قطامش، ۱۹۸۸: ۳۲۳).

۵- نتیجه

از پژوهش حاضر نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. مرد در گذشته برای تک قطبی نمودن جامعه، ابزار زبان را از زن گرفت تا از این طریق قوه ابداع و خلاقیت و تفکر را از او سلب نماید. کوتاهی سروده‌های شاعران زن نسبت به مرد خود گواهی بر این ادعاست.
۲. جامعه مرد سالار عرب فاعلیت و خلاقیت زن را به باروری و زایش محدود نمود و خلاقیت و ابداع در دیگر زمینه‌ها را به مرد واگذاشت. ناچیز بودن دستاوردهای فکری و ادبی زنان در همه تمدن‌ها و به ویژه تمدن کهن عرب نسبت به مردان ناشی از این امر است.
۳. مرد، زبان و «عقل» را به انحصار خود در آورده بود. وی برای مشروعیت بخشی به این اقدام خود، به صورتی نظام مند از منابع زبانی، مثل امثال برای جاودانی و همیشگی

کردن نابرابری‌ها بهره گرفت.

۴. بعد از آنکه حوزه‌هایی از زبان به زن واگذاشته شد؛ زن سعی نمود تا موجب دغدغه خاطر مرد نشود؛ بدین جهت از به کار گیری کلمات عامیانه و مبتذل در گفتار و نوشتار خود اجتناب می‌نمود.

۵. زنان دبیروز عرب که فاعلیت چندانی نداشتند، از صورت‌های ایدئولوژیکی مسلط زبان مثل فعل «امر» که قاطع و سریع است؛ کمتر استفاده می‌کردند.

۶. تعبیرها و کنایه‌ها در زبان، خاستگاه فرهنگی دارند و برآمده از نگرش افراد جامعه نسبت به جایگاه زن و روابط اجتماعی میان آنهاست. نوع استعاره‌ها و کنایه‌های به کار گرفته شده در ارتباط با زن دبیروز عرب به خوبی گویای آن است که نگاه مرد به زن نگاه جنسی و تحقیر آمیز است؛ اما تعبیری که درباره زن امروز به کار گرفته می‌شود، بیانگر جرأت و جسارت زن و تغییر جایگاه اجتماعی او و بر هم زدن موازنه قدرت است.

منابع

القرآن الکریم

- آقاگل‌زاده، فردوس، تحلیل گفتمان انتقادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ ش.
- ابن الأثیر، النهیة فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق محمود الطناحی، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۹۶۵ م.
- أبوناجی، محمود حسن، الرثاء فی الشعر العربی أو جراحات القلوب، بیروت، منشورات دار مكتبة الحياة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۲ ق.
- أبونضال، نزیه، تمرّد الأنثی فی رواية المرأة الغریبة و ببلوغرافیا الروایة، النسویة العربیة، الأردن، دار الفاس، الطبعة الأولى، ۲۰۰۴ م.
- ابن طیفور، أبو الفضل، بلاغات النساء، تحقیق برکات یوسف هود، بیروت، المكتبة العصریة، ۲۰۰۱ م.
- ابن منظور، لسان العرب، مصر، مكتبة دار المعارف، ۱۹۷۹ م.
- الأنباری، ابوبکر محمد بن القاسم، کتاب المذکر و المؤمنة، تحقیق طارق عبد عون الجناحی، بیروت، دار الرائد العربی، الطبعة الثانية، ۱۹۸۶ م.
- الأنباری، أبو البرکات. الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، المكتبة التجاریة الکبری، د.ت.

- باختين، ميخائيل، الماركسيّة و فلسفة اللغة، ترجمة محمد البكري و يُمنى العيد، الدار البيضاء، الطبعة الأولى، ١٩٨٩م.
- برهومة، عيسى، اللغة و الجنس، حفريات لغويّة في الذكورة و الأنوثة، عمان، دار الشروق للنشر و التوزيع، الطبعة الأولى، ٢٠٠٢م.
- البستاني، كرم، النساء العربيّات، بيروت، مكتبة صادر، د.ت.
- جواد علي، المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، بيروت، دارالعلم للملّين، ١٩٧٦م.
- الخنساء، ديوان، بيروت، منشورات دار مكتبة الحياة، د.ت.
- داد، سيما، فرهنگ اصطلاحات ادبي، تهران، مرواريد، چاپ سوم، ١٣٨٥.
- داودي، سامية، صوت المرأة في روايات ابراهيم سعدي، جامعة مولود معمري- تيزي وزو. الجمهورية الجزائرية الديمقراطية الشعبية، د.ت.
- الرافعي، مصطفى صادق، تاريخ آداب العرب، لبنان، دارالكتاب العربي، ١٩٧٤م.
- رستم بيك تفرشي، أتوسا و احمد رمضانى واسو كلائي، «نقش فرهنگ در آموزش زبان خارجي»، پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره اول، ١٣٩١ش.
- رضوى، عبدالحميد، «تاملی بر مناسبات فرهنگ، زبان و آموزش زبان»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی، شماره ٣٠، ١٣٩٢ش.
- الزمخشري، أبو القاسم، أساس البلاغة، بيروت، دار صادر، ١٩٧٩م.
- سحر خليفة، باب الساحة، بيروت، دار الآداب، الطبعة الأولى، ١٩٩٠م.
- سعاد الصباح، فتايت امرأة، بغداد، منشورات أسفار، الطبعة الأولى، ١٩٨٦م.
- _____ ، خذني إلى حدود الشمس، الكويت، دار سعاد الصباح للنشر و التوزيع، الطبعة الأولى، ١٩٩٧م.
- السعداوي، نوال، دراسات عن المرأة و الرجل في المجتمع العربي، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، الطبعة الثانية، ١٩٩٠م.
- سلدن، رمان، «النقد النسوي»، مجلة الآداب الأجنبية، بغداد، العدد الأوّل، السنة ١٢، ٢٠١١م.
- السمان، غادة، السحب من الوريد إلى الوريد، بيروت، منشورات السمان، ١٩٨٠م.
- الشريف الرضي، ديوان، ايران، منشورات مطبعة وزارة الإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦م.
- شمس الدين، جلال، علم اللغة النفسي مناهجه و نظرياته و قضاياها، الإسكندرية، مؤسسة الثقافة الجامعية للطبع و النشر و التوزيع، د.ت.

- صفوی، کورش، از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران، سوره مهر، چ ۱، ۱۳۸۳ش.
- عبدالعال، محمد یونس، فی النصر العربی قضایا و فنون و نصوص، الشركة المصریة العالمیة للنشر، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶م.
- عبدالرحمن، وجیه حمد. «بررسی زبان شناختی تاثیر زبان انگلیسی بر واژه سازی در زبان عربی»، مترجم: سید عباس امام، فصلنامه نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۲، بهار ۱۳۷۵ش.
- عبدالدام، عبدالرحمن، النسق الثقافی فی الکنایة، مذكرة الماجستير، جامعة مولود معمري تیزی وزو، الجمهورية الجزائریة الشعبية، ۲۰۱۱م.
- العسکری، أبو هلال، جهرة الأمثال، علّق حواشیه محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالجيل، الطبعة الثانية، ۱۹۸۸م.
- عماد، عبدالعزیز، سوسیولوجیا الثقافة المفاهیم و الإشکالیات... من الحدائة إلى العولمة، بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ۲۰۰۶م.
- غارودي، فی سبیل ارتقاء المرأة، ترجمة جلال مطرچی، لبنان، دار الآداب، الطبعة الأولى، ۱۹۸۲م.
- غدامی، عبدالله محمد، المرأة و اللغة، بیروت، المركز الثقافی العربی، الطبعة الثانية، ۲۰۰۶م.
- _____، ثقافة الوهم، بیروت، المركز الثقافی العربی، الطبعة الأولى، ۱۹۹۸م.
- فتوحی، محمود، سبک شناسی نظریه‌ها و روش‌ها، تهران، سخن، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.
- فتیحة، بلاغة النساء فی القرن العشرين، القاهرة، المكتبة المصریة، د. ت.
- فندریس، اللغة، ترجمة عبدالحمید الدواخلی، مكتبة الأنجلو المصریة، د. ت.
- فوکو، میشل، نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۰ش.
- فیاض، نبیل، حوارات فی قضایا المرأة و التراث و الحوریة، دمشق، دار أسامة، ۱۹۹۲ش.
- قطامش، عبدالمجید، الأمثال العربیة دراسة تاریخیة تحلیلیة، دمشق، دار الفکر، الطبعة الأولى، ۱۹۸۸.
- القفطی، جمال الدین أبو الحسن، إنباه الرواة علی أنباه النحاة، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العصریة، الطبعة الأولى، ۲۰۰۴م.
- کالوه، لویی ژان، درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹ش.
- کرول، دیوید دبلیو، روان شناسی زبان، مترجم: حشمت الله صباغی تهران، انتشارات رشد، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
- کریم زکی، حسام الدین، اللغة و الثقافة دراسة أنثروولوجیة لألفاظ و علاقات القرابة فی الثقافة العربیة، مصر، الهيئة المصریة العامة للکتاب، الطبعة الثالثة، ۲۰۱۰م.

- المحلي، جلال الدين و السيوطي، تفسير الجلالين، بيروت، دار الجيل، الطبعة الثانية، ١٩٩٥م.
- مرعي، رودان، صورة المجتمع في القصة القصيرة النسائية السورية، جامعة تشرين، ٢٠٠٨م.
- مسعودي، سعاد، كتاب بلاغات النساء لابن طيفور دراسة نقدية، جامعة مولود معمري تيزي وزو، مذكرة لنيل شهادة الماجستير، الجمهورية الجزائرية الديمقراطية الشعبية، ٢٠١٢م.
- معبدي، محمد بدر، الأدب النسائي في الجاهلية و الإسلام، القاهرة، مطبعة مكتبة الآداب، د.ت.
- المعري، أبو العلاء، اللزوميات، تحقيق عمر الطباع، بيروت، شركة دار الأرقم، د.ت.
- المقري، أحمد بن محمد التلمساني، نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب و ذكر وزيرها لسان الدين بن الخطيب، تحقيق إحسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٣٨٨.
- موسى، سلامة، «الثقافة و الحضارة» القاهرة، مجلة الهلال، ١٩٢٧م.
- الميداني، أبو الفضل، مجمع الأمثال، علّق عليه نعيم حسن زرزور، بيروت، دار الكتب العلمية، د.ت.
- نازك الملائكة، للصلاة و الثورة، بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٧٩م.
- _____، الأعمال الشعرية الكاملة، بيروت، دار العودة، ١٩٩٧م.

Coupland, N. and Jaworski, A, The Discourse Reader; Routledge , London, 1999
Enfield, N.J Ethnosyntax: introduction, in N.J. Ethnosyntax, oxford: oxford university press. 2002.